

در اهل بیت ابراهیم داخل شد و من منها قالوا ان من ضحك ضحك و من انك
 انك بالجمله از دو حال عالی نیست که نند بلفظ ال بیت و رایست العجبین متقدم
 است با منافر و هر چند در تلفظ بسته و لیکن صد ارتش با عبا معنی مقرر است
 زیرا که متوجه ساختن است مخاطب را بسوسه خویش و آن اول است بر عمو
 و مراد یعنی رفع استبعاد پس معنی ال بیت که اسے مد بر خانه خلیل تو مور و رحمت
 و برکات خلیل بسته ترا بناید تعجب کردن و در تولد فرزند سلیمان که چنانچه لفظ ال
 و تلفظ موخر است در معنی هم و لیکن نکته بیانیه مقضی همین است که خطاب
 به تعجب باشد و در غیره چه ملائکه هرگاه نگیر نمودند بر تعجب کو یا کسی می گفت که متعجب
 دو باشد از رحمت و برکات یا نه پس ملائکه رحمت و برکات ایزدی را از انوار
 یا اخبار ایشان داوند و این تعجب صادر شده مگر از وجه مطهره ابراهیم است
 علیه السلام لاجرم خاص شد با وجه جاسے آنکه بحضرت ابراهیم و اما در تمام
 تعجب بتعاون جناب نزد عقلا بر گمراهی آن تواند بود که اوست فاعل غلط
 بل بعد اولم تو من کما حکى الله تعالى یعنی هر که در احیاء موقی یقین کرده و در وجود
 عالم زنده کردن طیور را بر وجه ششم سر دیده بعد از آنکه اجزاء آن مختلط گردیده و ملکوت
 ارض و سماوات را به نور نبوت مشاهده فرمود باشد در تولد فرزند بزمان
 پیرسے چگونه تعجب فرماید بلکه محال است که بعد از تخصیص ملائکه بمضمون بسیار
 تعجب کرد و خاطر س کرد و فکیف که اگر حضرت ابراهیم داخل باشد لازم آید تعجب
 زید و جارنی زید غلام بلکه بطریق اولی زیرا که درین جمله ذکر مضاف الیه است
 لفظا و در جمله العجبین نیست قطعا الحاصل در آیات فوقانی این طریق مساوی است
 که جمع مذکر بعد لفظ ال بیت می آید چنانچه در رساله از جهت ذکر آیات کریمه
 نحولی واضح است و این تقریر که در تحصیل حضرت خلیل نمودم که او بالخصوص محتاج

ذکر رحمت و برکت بودند حضرت ابراہیم چه مشابہ است بر تفسیر فقہ شریعی و عالم
 تاویل یعنی ابن عباس علی ما ذکره حفیف الدین الحسینی الحسینی کہ ضمیر محمدرورایت
 غار موسی صدیق عکساراست کہ محتاج سکنہ بود زیرا کہ غم این معنی میخورد کہ
 مبادا کفار کہ بر سر غار رسیده اند موجب ایصال بکاره شوند و بسوسے جناب
 پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام راجع نیست کہ بنفس تفسیر تہلیلہ مصاحب خود فرمود
 کہ لا تحزن ان الله معنا و چند ان محتاج بدان نبود و اما اعتراض انتشار ضمار پس
 بدیدن تقریر امام و تفسیر کبیر پیش نمیرود بلکه مغالطہ عوام است الغرض دعویے
 تغلیب و ریجای حاصل است بہر کہ خود درین کلام فی اقامت این امور غور می کند
 اورا اطمینان تام ہست میشود و اما وہم و اہمین وطن طابین و حوض خائفین پس
 براسے از الہ آن علاج حضرت لقمان بجانمی آید ارے و رأیت لظہیر
 گنجائش وارد کہ لفظ عنکم از ان فرمودند تا اشارہ بود بعام نہ خاص و سائل
 کرد وہمہ را از ذکر و اثاث کو چمید اسلے کہ نام حضرت سارہ چہر از زبان
 نیاورد و شبہش آنکہ کلام باریس شیعہ دارم و تبر عارعا پیش نصب العین
 میگد ارم کہ عائد مفسرین مذہب او مثل صاحب مجمع البیان و سعود عیاشی
 بر تصریح معتمدین طائفہ کہ از احمد صاحب صافی باشد روایت میکنند از حضرت
 امام باقر العلوم کہ صاحب تعجب در تولد فرزند و مخاطبہ طائفہ مقررین حضرت
 ہاجر ماور حضرت اسمعیل است پس لشارت اسحاقی را کہ دو بار و یک
 آیت مذکور شد بہ بشارت اسماعیلی بدل ساختند و نکتہ احتضار لشارت
 را حضرت سارہ پس ثبت انداختند کہ حضرت خلیل را پسے بود اسمعیل
 از ہاجر و اورا ہیچ بقول سعیدے ماوند و عقدہ ہیچ شیخ المشایخ رفضیہ عنان
 مذکور در علل انچہ آورده اند دلیل بران است کہ فرزند ہاجر حضرت امام باقر کہ

حضرت صادق اند نام جناب سار و میگردد و ریاست هر دو تفسیر نظر بند
بودن اولاد هر دو جناب که عرب و بنی اسرائیل بودند عنقریب بکوش می آید
اگر چه تناقص فیما بین هر دو غیر منفک باشد و آنجا که هنوز اعتقاد شیعیان ملغوم
همین است که حضرت ائمه اهل بیت و شیخ امیر از اصول و فروع
اختلافی نداشتند بلکه از عین صلابت می پنداشتند تا با اختلاف اصول
چه رسد کمانی علل ذلک الشیخ پس آنچه بر اصول شان لازم آمد گفتی نیست
از کتب مجتهد فانی و زمانه مثل صوارم و غیر آن نیز دعوی عدم اختلاف
شان از هر مقام پیدا و مویداست ان مدائش عجایب غرض که از حکم باین معنی
که بشارت اسماعیل بود و اسحاقی زیاد و عثمان است که نسخه قرآن اهل بیت
همین است که حضرات امامیه تسلط ملائکه یا شیاطین بر آن نقل نمودند و آفتاب
را بکل اند و ند چنانچه بالا گذشت و او بلا حائضین قرآن مجید و پنجایم بر اصول
مزین اعمال خود را از تصرف و تحریف معذور نگردانید اگر چه این تحریف که سوی
اصحاب منسوب است مجارا باشد نیز در فضیله عین اسلام و حقیقت شوس
حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام کما لا یخفی علی من نظر الی عناد الالسلام حقیقت
حال براسه رخصه بدشکال مثل است که حضرات انبیاء زود اند که اذالقیست جلیاب
الیدار فاضح باشد چه اینقدر در کتب فریقین منقح گشته که مانعین قرآن کریم از اولیش
اند و قریش بالاجماع از عرب عرب از اولاد حضرت اسمعیل و قریش با وجودیکه بیت پرست
بودند خود را بر نام حضرت ابراهیم و اسمعیل فدا میکردند کمانی شروع الاصول و غیره با من کتب
الفریقین پس اگر رخصه حضرات راستین را بر خلاف بداهت اولیه وقت جمیع
قرآن مجید مشرک قرار دهند معاد الله باز هم وجهی معلوم نمیشود که ایشان را با حضرت
اسمعیل و ماورکرمشش چه عداوت رود او که بجای نام اسمعیل نام حضرت اسحق

ضبط کردند و حضرت یعقوب را ضعیف کردند و اندک پیش کتاب رب العالمین بر اصول
 مسافقین باز نوحه اطفال و محارین شد خدا یا کریم که مقصود ازین تحریرین و تبدیل بتبریه
 حضرت با جبار استبعاد است و در امر الحی و سلامت داشتن اولاد است
 از عذاب غیر متناهی کما ستوف عنقریب انشا الله تعالی و درین مقام نظر
 بقوانین روضه لیا م عقلا کے ایشان را در کتاب الله اصلاحی دیگر و کار است
 که چون بر مذہب منصور حضرت اسمعیل فریج الله است و حضرت امام حسین
 نیز حتی کہ مغیرین قصه شہادت انجناب را زیرایت و فدیناہ بیج عظیم می آرند
 پس ذکر حضرت یعقوب مناسب نباشد بلکه روافض را بتقلید شیاطین جنین باید
 قرار دادن کہ بیشتر نا با اسمعیل و من و را اسمعیل الحسین الجلیل و مومنان سے
 است آنچه در تفاسیر قدما سے سید روایت کرده اند و نقلش در صافی ہم
 موجود و لخص آنکہ حضرت خلیل بعد از رسیدن کیش سخت مغموم بود و مناسب بیج
 اسمعیل براسے مزید ثواب میفرمود و وحی آمد کہ را دوست ترمیدار سی عرض
 کرد سید المرسلین را بر سیدند کہ اسمعیل یا حسین را عرض نمود حسین را دوست
 تو دارم پس قصه کر بلا بیان فرمودند و حضرت ابراہیم زار زار میگریست تا وحی
 الہی براسے مزید اجر و ثواب او در رسید و درین مقام کہ روضه مزید و لا براسے
 حضرت ابراہیم او روند و در معنی تالش خویش است زیرا کہ انجناب بعد
 تنها خواجہ تاس اما میر شده بودند کہ آن دخول است در سید علی رض من بعد
 کمان مبرکہ لفظ من و را کہ درین آیت کریمہ است موجب الخطا و مرتبہ امام حسین
 باشد حالانکہ انبیاء سے متقدمین طفیلی امیہ معصومین اند و بدر بنبرگوارش از شیعه
 امیر المومنین بمقتضای و ان من شیعتہ لا ابراہیم او جبار رہہ بقلب سلیم زیرا کہ
 در تفسیر صافی و غیره منقول است کہ من و را اولد الولد است و درین مقام ضمائم بسیار

در اصول امامیہ دیدہ شد کہ چگونه از ان چشم پوشیم و در اظهار عرفی ہم از ان نکوشیم
 پس بدان کہ صاحب صافی در تفسیر آیت کریمہ اللہ وانا عجور از جمله آن اصول نقل میکنند
 العباسی عن الصادق ع قال اوحی اللہ الی ابراہیم ع ارسولک فقال سارہ فقال
 اللہ وانا عجور فاوحی اللہ الیہا انہا ستلد وبعث اب اولادہا ربعاۃ سنۃ بروہا الکلام
 علی قال فلما طال علی بنی اسرائیل العذاب فضجوا وکوا الی اللہ فقال لے اربعین صباحا
 فاوحی اللہ الی موسی و ہارون تخلصیم من فرعون فخط عنہم سبعین ومائۃ سنۃ قال
 وقال ابو عبد اللہ ع بکذا انتم لو تعلمم بفرح عناقا ما اذالم تكونوا فان الامر منہن الی منہن یعنی
 مسعود عیاشے مصدر نفاق و بد معاشی و تفسیر خویش از افاوات حضرت
 امام صادق ع خاصہ درین مقام می آرد کہ انجناب فرمود کہ وحی فرستاد حق تعالی
 بسوس حضرت ابراہیم ع کہ عنقریب از تو فرزند سے پیداکنم حضرت ابراہیم
 این فرودہ سارہ داد و او در جواب گفت ای من خواہم زائید فرزند سے حالانکہ
 سر زال شدم وحی در رسید کہ عنقریب فرزند پیدا خواهد شد از تو و عذاب کردہ
 شوند فرزند اش تا چار صد سال بچیت آنکہ او کرد کلام را درین جار لفظ اللہ و
 انا عجور و ہذا بعلی شیخان ہذا لے عجیب چون فرعون تسلط یافت و بنی اسرائیل
 را در انواع عذاب انداجب چہل باہد او ایشان تضرع و زاری بدرگاہ حضرت
 پاری نمودند درین وقت وحی آمد ب حضرت موسی و ہارون کہ تخفیف کنینم این عذاب
 را ایشان بقدر یکصد و ہفتاد و سال حضرت امام صادق فرمود شبہ پاک کہ
 شما بچنین ہستند اگر می گریستہد و رازنا لیہا ناچہل صباح بقدم میرسانیدید ما این
 بلا بجات می یافتیم چون از سما بصد درینا مدالبتہ این عذاب بغایت خورسد
 و زینہار کم نکرود انتہی محصل الحدیث محفی نماید کہ قبل ازین در تصنیفات باقر مجلسی
 امام سیزدہم و غیر او شبہات شبہ بہو میدیم و بمقتضای نص

عبد العزیز کشی و در کتاب مختار که مذہب شیخ ماخوذ از یہود است هر دو فرقه
 را مطابق ہمدگر می نمیدیم و در کمیت و فریب استاد پرکار و یگانہ روزگار
 میدانستیم لیکن اکنون بہ تفصیل افادات جعفری عیان شد کہ شیخ اشاعہ
 بدتر از یہود اند و در شقاوت ذاتی و قساوت قلبی کومی مسا بقست رہو وند قال اوقات
 فی محکات کتابہ شمس قلوبکم من بعد ذلک فی کالجارة اورث فسوہ وان من
 الجارة لما بخر منها الا نباروان منها لما شتم فخرج منہ الماروان منها لما یسط من
 اللہ وما اللہ بغافل عما تعملون متاخرین امامیہ اگر گویند این تشبیہات بہ قدر است
 آمد نہ بر ما گوئیم اگر مساجدین روسے تضرع میدیدند نوبت غیب خصوصاً غیبت
 کرے چرا میرسید و اگر ابی دیگر کہ وجود فوت و عدم معذرت باوصف مرتبہ
 اضلال مزین ازان بظہور انجاد بارے این آیت از سر وین تلاوت بکن فلولا
 اذ جاہم باسنا تضرعوا و لکن قست قلوبہم وزین لہم الشیطان ما کانوا یعملون حالانکہ
 مزین درین وقت چنانست کہ شیطان وقت صادق ۴ در صد و اہل بیت
 گرام بود تا عبد اللہ بن جعفر مردم واقعہ دیدہ پشت و فرار نورودہ مضات را
 در کمین بر کاشب کہ فرصت را غنیمت شمارند و مارار روزگار سس بر آرند
 کما روسے الکشف فی الحیار فاغتربا یا اولی الابصار بہر حال افادات جعفر بہ ہم
 مقتضی است کہ متعجب در قدرت الہی ما در حضرت اسمعیل بود زیرا کہ
 حضرات ائمہ ہدی ذریت طاہرہ حضرت اسمعیل اند ازینہبت این عذاب
 و ایسی بالیشان رسیدہ و اریچو کہ اولاد حضرت اسحق و یعقوب اند منخط
 شدہ و ارایشان تا قرب قیامت بر اصول اہل و خامت سبک نخواہد کردند
 اسفا کہ بر اصول سفہا ظلم ہم لازم آمد کہ گناہ از ہاجر رضی اللہ عنہا باشد و سارہ رضی
 اللہ عنہا و اولادش بنناہ بیگناہی تا صد سال بلکہ زیادہ در اشد عذاب

و نکال گرفتار شوند که یسومونهم سوو العذاب یند چون ابناهم و یس تخون لسا هم اما بیگناهی
 زوجہ مطہرہ حضرت ابراہیم پس از آنکه مالک دست که مقصد وارا نگار و لادت
 فرزند به انکار قدرت الہی است بلکه استبعاد از جهت حادثت چنانچه در تفاسیر
 شیعہ بیان کردند و مالش بدل میکند کہ من بر همین حال پیرے باشم یا بچوانے
 بر کردم لاجرم شعر فہمی عالم بالاہم معلوم شد اما بیگناہی اولاد پس مثل آفتاب تمیز و
 رعناست لاجتہاج الی البیان و رہہ علمائے شیعہ انچہ در تاویل استبعاد
 تقریرات کردند و قد عرفنا نعومی شود و مخالف نص امام میگرد و معذک حضرت
 ایسہ ہدی و مدعین مرید و لاجنوائی درین عذاب گرفتار آمد کہ کنارہ آن پدید
 و این عدالت جناب احدیت چون بر اصول امامیہ مبتنی است لاجرم حکم توان
 کرد کہ این زمرہ عدلیہ از صلب عدیدہ و قوانین ایشان از توره چنکرہ بوجود آمدہ آند
 و آنچه بر الحق زبان طعن دراز میگردند از متعلقات مباحث عدل با فحش و جود
 بر ایشان مقلوبت گردید و حال امام منتظر از غایت و فاد اخلاص قوم بجائے رسید
 کہ قطع نظر از آنکہ بیچارہ در ملک شہادت ہنوز نگرانست کہ نکش بادگر ان است
 ہیچ مقامی با وجود تلبسات بلباسہائے گونان گون و مقتضائے
 بشریت کہ آرام و سکونت قرار نمیگرد و بصورت نسناس و مجہولنسی بمشراق
 ارض و مغارب آن سراسیمہ میگرد و بلکہ در سوق اللیل ہم برائے استراحت
 و قضاے لوزام بشریت و کمی فرصت نمی یابد بلکہ مصداق این بیت است
 مراد منزل جانان چہ امن و عیش چون ہر دم بہ جرس فریاد میدارد
 کہ بر بند محکمہا بہ نگر چستی و چالاکی اور در ضمن تحقیقات کالمین قوم مشاہد
 کرد نیست کہ گویند کہ تدارک خطیبات مجتہدین و تکلمین شیعہ باوصف
 بودن خود در عالم غیب بعالم شہادت بجای آرد و خبر ایشان باوصف

این شارق و مغارب در آن واحد می گیرند لیکن عجب تر اینست که مرین اعمال
 را با وصف کثرت بهفوات و عدم تنهایی عشرت خلیع العذار و مطلق العنان
 میگذارد و الطاف خویش را از و نمیدارد و شاید بجهت آنکه بسمع مقدس
 او رسیده باشد که مرین بوصف حضور فی الامصار خصوصاً بورد و امام در باغهای
 نصیریه بحرینی من تحسبهم الانهار اعتقاد نداشتند من بعد اگر چه از قرآن مجید صفت
 معلوم شد که چون فرشتگان کلام بساریت الیهام او کردند و تعجب را دفع
 نمودند حضرت ابراهیم حاضر بودند و لیکن نظر بکلم و خطاب در حکم غائب گردیدند
 زیرا که کلام هر گاه از منکلم صدور یابد مخاطب همان شخص خواهد بود که توجه کلام بادت
 کو هزار کس در مجلس شریک باشند بلکه سخن در باره شان خاصه برود مثلاً
 شخصی در مجلسی سپر خود را اعلامت کرد که چرا فلانی را که در مجلس است و شام
 وادی و فلانی را با کرام نواختی پس هر چند کلام در باره اهل مجلس باشد لیکن مخاطب
 او همین سپر است و این امر خصوصیت بمجاورات عرب ندارد بلکه در هر عرف
 قدیم و جدید عرب و عجم همین طور می است فکیف که بتدریج دلائل بر این خصوص
 قایم شود که بعد از ملاحظه آن عیان شد که حضرت ساره مخاطب بود و پس و برا
 فاوایت جعفریه کلام دائر نبود مگر میان حضرت ابراهیم و ساره که رب العالمین
 آنرا در کتاب مجید حکایت میفرماید لهذا مقتضای حال و مقام لفظ و استماع
 شیخ می بایدند و هدا علی شیخا منصوب بنظر اشیر و اینست که از اسم اشاره مستفاد شد
 پس ترکیب مذکور که در قرآنست نیز مثل امور سابقه بر جایست خود نیست و اینهم
 تحریف و تبدیل ارباب غرض از اولاد معنوسه ابن سبا جاریست که بر نام
 حضرات امیر این محدثات را بستند و ابواب رفاه بر این خود بمقتضای
 قول کثی در مختار کشاوند که شیعه بر ایجاد امور مخترعه که گوش رس و معلوم کن باشند

بنوعی و نیوسے میرسید بد و بخطوط فانی مخطوط میگویند اگر ازین محدثانست اموری
 دیگر را بطور متحد گفتند با ششم عمر من و هم عمر سامعین تمام شود و دفتر پاپا نزد پس
 محقق مانند که هر گاه در اصول موضوعه مزین اعمال چنین خطا یافته است در باره علامه
 و پیوسته قدس سره العزیز هر چه بر زبانش از نسبت اضلال و تبلیس بگناه بیگناهی
 رود عین عدل و داد خواهد بود بلکه معاذ اللہ بر اصول مزین اعمال و عدیده شیعہ تخلق
 باخلق الهی است کما اشرنا و آنچه گفته که عدم تخصیص او این تائید ماجرا سے عجب
 است زیرا که ادعا سے تعمیم هنوز ناتمام است بلی وقتی تمام شود که احتمال قاعده
 عرب کما فی التحفه باقی نماند و آن صورت نہ بست پس بنیاد بران چگونه توان برآید
 بلکه احتمال مذکور مدلل است کہ تعجین من امر اللہ الایه کلامی است واحد و خطاب
 حضرت سارہ ورنہ لازم آمد قول مخاطب چنانچه در اغار بحث دانستی یعنی
 چنین کلام از هیچ عاقلی صادر نمیشود فضلا عن خالق العقل و العاقل کما عرفت بمصلا
 مفصلا و نیز در لفظ اهل بیت حضرت ابراهیم داخل نتوانند شد چنانچه حضرت
 پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در اهل بیت محمد با تعارف مخاطب و قدم بالتفصیل لاجرم
 تقریر مخاطب قابل اضنائیت و آنچه گفته که مراد از رحمہ نبوت است او جوایش
 آنکہ چون این قول مورد قبیل است صاحب تحفه قدس سره العزیز انرا مطلع اعتبار
 ندانستہ و بر مذہب جمهور اکتفا نمود فلا جرم ان کلامه عین تحقیق لایشوبہ شی من
 التشکیک صاحب مجمع البیان و غیر او از مفسرین شیعه ذکرش نکرده اند باید
 دانست کہ در رسالہ مخفیہ و کتب دیگر از مذہب امامیہ امور لیتہ دیگر کہ تعلق باین
 مباحث دارد چون بسیار سے از عبارات رسالہ مذکور بجهت هجرت من
 از بلدہ کهنہ و رسیدن بعضی از افتاد اثنائے راه خصوصاً بر این اوراق بل
 جلد جا بجا مخدوش گردیده لاجرم بعد از فکر و اسمعان هر چه از معانی صحیحہ این اوراق

بذہن کمترین میرسد تعرض بدان می نمایم و در ذکر عبارتش مفدورم پس میگویم کہ از
 انجہ آنکہ وراثت کریمہ العجبین علامہ دہلوی سے پیروان خویش را گمراہ می کند و آنچه
 فهمیدہ برخلاف تفاسیر اہل سنت است از تصریح امام رارسے وقاضی بیضاوی
 و صاحب مدارک و کشاف و جوالبش آنکہ آنچه از قاضی درین رسالہ مخفیہ نقل کردہ
 زینہار با کلام صاحب تحفہ مخالفتی ندارد زیرا کہ مفادش غیر از انکار ملائکہ بر عجب حضرت
 سارہ بعد از بشارت اسحق و یعقوب و استدلال بر نیکو دیگر چیت و نبوت
 خطاب بلفظ رحمت و برکات و ندا سے اہل البیت براسے حضرت ابراہیم
 در تفسیر مذکور کجاست و اگر ذکر ضمنی در جملہ مذکور باین معنی کہ امر اللہ تولد فرزند است
 از ہر مین و آن تعلق دارد بوالدین در جملہ مذکور دلیل باشد در جہانی علامہ رندو ذکر
 نقلی چہرا بر معنی زید دلیل نشود سخن ہمانست کہ در سابق بتفصیل تمام چنانچہ طفلان
 را تعلیم می کنند جا کرین مدرکہ پیرنا بالغ گردانیدہ شد کہ حاضر کسی است کہ مشکلم باد
 در گفتگو متوجہ باشد رسیدیم بر عبارت مدارک مالش ہمین است دون عیزہ
 الغرض چنانچہ در عبارت ناصر الملئہ والدین شرکت حضرت ابراہیم و خطاب
 نیست اینجا ہم نیست آنچه بذہن تو در آمد بر تصریح جمہور است اما قول دیگر پس بعد
 ازان آوردہ بلفظ قبیل یعنی بعضی گفته اند کہ مراد از رحمت نبوت است و از برکات
 اسباط پس می توان گفت کہ در اینجا ہم با وصف ارادہ نبوت از رحمت باعتبار
 مجاز از جهت سبب خطاب نیست مگر بحضرت سارہ یعنی نبوت و بقایے آن
 مازل با دیا نازلست براولاد تو اسے ایخانہ ابراہیم و مبنائے آن مجاز است
 کما اشترنا عنقریب تفصیلتہن بالامزید علیہ می آید انشا اللہ تعالیٰ اما حار اللہ محسوس
 پس تفسیرش نیز دلالت دارد بر امور مذکورہ و مال معنی آن میرسد کہ مال عبارت
 مدارک است در باب النزاع من بعد خود مزین لرض بران نمودہ کہ امام رارسے

رضی الله عنه در تفسیر کبری بر همین حال رفته و موافق کلامس مطابق این
تفسیر گشته و کرسی پس زینهار هیچ تفسیر ازین تفسیر بر مذہب اهل تحقیق
مخالف قول صاحب شحفہ قدس سرہ العزیز نیست فکیف ہر چہ از تفسیر و از اینجا کہ این
تفسیر مشہورہ در ہر شہر موجود اگر چہ در رسالہ مخفیہ این عبارات مخدوش گشته لیکن
ہیچ اندیش نیست و نہ حاجت بدان دارد کہ از تفسیر عبارتش را ذکر کنم ہر کہ خواہد
باین کتاب ہا براسے اطمینان بیوج کند رسیدم بر آنکہ از تفسیر این مفسر چہ بر می آید ہر کہ
ادنی خور بکنند بواند دانست کہ ازین قول ہستم تخصیص خطاب ثابت می شود زیرا کہ بالمش
بدان می کشد کہ ملائکہ خطاب حضرت سارہ فرمودند کہ تو از دو دمان نبوت باشی و در
فرزندانت نبوت خواهد ماند کہ من و در اسحق یعقوب و کثرت انبیاء و رہی اسرائیل بہر سلسل
بعد ازین بشارت ماند کہ ہمقرس اطمینانی شوی نہ آنکہ تعجب کنی و این تخصیص است نہ
تعم شایہ خیال پیر خرف جنان راسخ شد کہ اگر این تفسیر تخصیص بحضرت سارہ نمایند لازم آمد
نبوتش و ہو باطل قطعاً و ازینجا گفت کا یظہر بادی تامل و اگر معنی آن چیزے دیگر باشد
بیانش بر ذمہ اوست این مزین را فرین الف لیلہ کمان می بردم کہ اوستا و بر کار
بلکہ بلاسے روزگار است لیکن در آغاز مناظرہ ہوش و حواس در باخت بلکہ هیچ مفرے
نیافت و لفظ ہمچنین کہ در کلام این مزین واقع است تعمیم را مقتضی است و درینجا کہ نبوت
خاص شد با سیاط شمول رحمت کہ بمعنی نبوت است بحضرت سارہ چگونہ بر مذہب اسلام
متصور تواند شد تا تعمیم بجمول انجا بدلی بر اصول مذہبش انطباق می باید زیرا کہ جناب
فاطمہ زہرا قطع نظر از نزول وحی بعد حضرت صلی الله علیہ وسلم مہبط کتابی کہ اصناف
مضاعفہ از قرآن مجید باشد بودہ اند چنانچہ در نور و مباحث این رسالہ دانستہ باشی ظاہر
اوجہ ارادہ نبوت از رحمت و اسباب از برکات ملاحظہ افراد و جمعیت باشد و نبوت
کہ واسطہ رحمت رب العالین بسوسے بندگانت بدیہی است نزد این مفسر و بر شاگرد

مشعر کثرت و بقاست چنانچه مفسرین در تحقیق لفظ تبارک می نویسند با سبب
 انساب است و بهر حال بمعنا کلام یکی باشد ازین هر دو تفسیر با همه تخصیص خطاب
 از دست نمیرود و در هر نقد هر آنچه سزا بالغ دانسته باطل می شود سبحان الله مخاطب
 اراده تعظیم کرد و نتیجه آن تخصیص خطاب بحصول انعام پیدا کرد اولیای دولتش
 این معنی را خرق عادت نامند عجیب نباشد که گویا اتباع سیرت و حال است کمالا
 یحقی مقام تخر است که هر گاه رحمت بمعنی نبوت باشد و برکات عبارت از اسباب
 تعظیم رحمت چگونه محقق میشود بدن آنکه نبوت شامل کرد و بحضرت سازد و اولادش
 معاذ الله من فلک این مرند خرافت و سفاست از صحبت چند سزا از حقا باشد که در
 لکنو بشغل علم بسر بردند تا زمانه باز بقرب سلطای سیکه خود را در هر چهار زکس نقانون
 می ساخت علم و دین بر باد و او ند و همچنین از صحبت جمعی دیگر دین فروش و دنیا ختر که بر
 هر حرفش زبان میج بر کشودند و در علوم او را حاصل هر س تحصیل قرار دادند حالانکه حکما
 اسلامین گفتند رقم خود نبادانی کشید که تاوان را به صحبت برگزیده که
 کردانای و هرے خرباشی و گرانادانی ابله زبباشی بعد ازین بمقتضای قول بزرگان
 گویند از سر باز چه حرفی گزان پندے نیکر و صاحب هوش امرے بیاد آمد که آگاه کردن
 بران نسبت می بینم تا هنگام مطالعہ این اوراق پیش نظر داری که هر چند نسیج مخاطب
 طاهری پیران نابالغ بود مگر از ان امرے حاصل شد که مساعی اولین و آخرین شیعہ
 بر باد رفت بیانش آنکه مخاطب جمیع سکنه بیت حضرت ابراهیم را شریک اہلبیت
 قرار داده و گفت بلکه تمام اہل بیت حضرت خلیل و نیز این القاط نوشتہ کہ ہر گاہ اشک
 حضرت خلیل اللہ و جناب شان در مخاطب ملائکہ ثابت شد انتہی پس لامحالہ حضرت
 ہاجرہ و حضرت اسمعیل و اہلبیت داخل شد و ہمکنان میدانشند کہ ہاجرہ قرابتی با حضرت
 ابراهیم نداشت بلکہ کنیز او شاہ جباری بود کہ شہرہ جمال حضرت سارہ شنیدہ فرمود کہ

میر و اورا پارت و خواست که دست رساند خشک شد بدعاے حضرت خلیل و بار
 و هرگاه بر او خواسته که دست رساند عین شد پس اجر او شد و سلامت همه
 را رخصت داد و اے بر حال رخصه که گویند که بعضی بضعه خاتم المرسلین تحت رئیس
 المرئین بود و هتک ناموس ابرو واقع شد کافی الکافی و غیره و هو کیفی فی تکفیرم پس تا و لیک
 علامت رخصه کرده بودند در حق ساره رض که بجهت قرابت داخل شد و اهل بیت
 حضرت خلیل نه از راه زوجیت کما شرح فی هذه الرسالة باطل برآمد و در حقیقت قول اهل
 که زوجه داخل اهل بیت می شود بطریق اولی هیچ سبب ندارد چون معلوم کردی که کلام
 تخلف مخالفی بکلام مفسرین ندارد اکنون بمقتضای کما تدین بدان و کما تبین همان می توان
 گفت که کلام مزین البه منافی مجمع البیان است و هرگاه بشری از متاخرین بر طور راه
 میر و نکالایحقی پس مخالفت واحدی نباشد عبارتش اینست اسی لیس بداموضع تعجب
 لان العجب انما يكون من الامر الذي لا يعرف سببه و نعمه الله تعالى و كثره خيرا انه الشايع
 الباقية عليكم و هذا اجل ان يكون انما راعى ثبوت ذلك لهم و تذكر انعمه الله و برکاته عليهم
 و تميل ان يكون دعاءهم بالرحمة و البرکة من الملائكة فقالوا رحمته الله و برکاته عليهم يا اهل
 البيت كما يلقى استعجب من كذا ابارك الله فيك و ببرکة الله و يعني بال اهل البيت
 ابراهيم و وجه مخالفت ظاهر است زیرا که مفسر مذکور ندارد درین کلام که مقدر بود
 موده فرمود که مراد از جهت بیت حضرت ابراهیم است و چون مضاف شد و حفظ
 بیت بعض قطعی اوست حضرت ابراهیم پس عدم صدق اهل بیت ابراهیم بر ابراهیم
 با وجود اعتراف مزین در رسال دیگر بدان و محولرض آن کما مرار اعیالست چنانچه همه
 صدق رحمت برید و رحمه الله علی علام رند چه جائے آنکه طریقه و تمثیل آن گفته
 باشد که رحمت الله و برکاته علیکم با اهل البيت درین مقام چنان است که گوئید
 خود را که تعجب میکنی ازین امر برکت و هد خدا و تو و رحمت کند ترا که این تمثیل و تقریر

در قوت تائید صاحب تحفه قدس سره العزیز است کما لا یخفی زیادترین نیست که در اینجا
 بدلیلی دیگر مثل تزلزل فی جمه مثل باشد اندراج حضرت و درین مقام این توسعه ممنوع است
 کیفت لا ولم یقل بعد و اگر چه عادت عرب که چون نوشتند را بلفظی ملاحظه فرمایند که مدکر باشد
 بطور محاوره رعایت مذکر بعمل می آرد مخالفت واقع بودی البته انرا در کدی نه بینی که
 ابوعلی جباسی چون ثابت کرد ازین آیت صحت اطلاق لفظ اهل بیت بر زوج و آن
 منافی حق بود و ادم عرض شیعه در باره آیت تطهیر و لهذا ازین اطلاق بند است چه در
 حضرت متشعین از قدیم تماشای میکشند و حاشا و کلا بر زبان می آرند و مجتهد فانی و زبانی چه باک
 درین انکار گفته اند چنانکه وانی بنابران طبری صاحب مجمع البیان این دلیل را رد می کنند
 و میگویند که این اطلاق از جهت قرابت بوده از جهت زوجیت طریقه در اینجا مانع است
 و استدلال نیست بقربیت و همچنین است صاحب تحفه که منع کرده است دلایل بضمیر تدکیر را در
 آیت تطهیر با احتمال ذکر اهل بیت و صیغ تدکیر چون کتب متأخرین از تفاسیر خواهی دید یقین
 خواهد شد که دیگر آن هم بر همین جاوه طریقه رفته اند انهم الفوا آباءهم عنالین فهم علی آباءهم هم
 عون و ازینجا هم توان دانست که مزین اعمال شیعه که طریق تطبیق سپرده راهی از صورت
 بمعنی برده جائیکه اطلاق لفظ اهل بیت بر ازواج بیان میکنند بلکه ایشان را میره صاحب خانه
 قرار میداد و احق و الیق باین خطاب من حسب الزوجت میداند و از کلام اهل حق آن
 تطبیق را اخذ کرده کما اشرنا سابقا و محدثات خود را در آن ایمنه و زینهار نداسته که بر طرز
 شیعه این تطبیق درست نمی آید فاعبروا ما اهل الاماثة و الهدیانه و قولوا ان الخطاب
 فی تلبیه و حکومت علی کوفه الیهذکابن مرجانه المختصر لفظ تمامه اهل بیت حضرت اسمعیل
 و ماوریکر مش را شامل است پس اگر گوید که خانه همین بود که ملاکه در آن خطاب فرمودند گویم
 لانسلم زیرا که رشک زانده الوصف بود و بعدیکه بعد تولد حضرت اسحاق چندی فریب
 هم کرد و بعد بالاخر حضرت ساره روانداشتند که در شهر سے بائند کاسیچے انشاء الله تعالی

بهر حال چون مخاطب بلفظ اهل بیت همه بودند اگر چه بعد المشرقین در بر دو خانه
 باشد معلوم شد که آنچه در حکم زوجیت است یعنی ام ولد بودن ^{مقتضی جواز}
 اطلاق لفظ مذکور است فابندم با اسوا و لم یجدوا ما یحسبوا و انما عجايب
 انکدر مخاطب را در اوراق مخفیة معالطه دیگر پیش آمد که در خانه حضرت
 ابراهیم که ساره در آن بود دیگران را از اهل و عیال دانسته و بجزرت اسمعیل
 را در مکش اشعار بلکه نص کرده و گفت که تمامه اهل بیت از آن مراد اند
 کما عرفت و این قدر هم یاد نه نمود که ایشان در آنخانه کحامی مانند از تفاسیر
 و تواریخ فریقین کثرت غیرت و رشک حضرت ساره در باره حضرت
 اسمعیل و مادر مظهرش مشهور و معروف است و حضرت ابراهیم
 درین امور با سادگی خاطر ساره بیش از پیش میفرمود چنانچه از تفسیر
 صافی هم ظاهر است و درین خصوص این مفسرین نوشته اند قطعه هاست
 بسیار که حرفی از آن این است که روزی که حضرت ابراهیم
 اسحق را در کنار دانست اسمعیل که بزرگ تر بود آمد و او را جدا کرد و بجای
 او در کنار پدر بزرگوار نشست و ساره از دور میدید از غایت غیظ و غیرت
 گفت که زینهار نتواند شد که ایشان در یک شهر بمانند و این امور
 را بچشم خود به بنیم لاجرم ایشانرا از شهر بدر کردند و حضرت ابراهیم
 خیلی مغموم بود که اسمعیل را گاه گاه میدید و خوشش وقت میشد اکنون
 فراق تام بهم رسید سلیمان مخصوص و عموم خطاب یعنی اول بساره زوجه
 حضرت خلیل و ثانی به حضرت باجره و اسمعیل لیکن رشته کلام متنقذ النظام را
 از اسلوبس بدون ضرورت کشین است حالانکه محاوره قرآنی ایراد صیغه
 جمع مذکر بعد لفظ اهل بیت است کما مراد را پس متعین شد که علیکم نیز توجه

بساره وارد که بزرگی و پاس اقوال او دانسته و بر تقدیر عموم اولی به وایه غمگین یاد کرد
 که نفس ایمان از تعجب مانع است بجزایر براسه و دیگران و ادوی غمگین است رنج مغرب
 اگر چه روزی چند اجتماع در شهر سے اتفاق افتاد کما عفت انکار گرفته که در خانه
 حضرت ابرهیم حضرت اسمعیل و مادرش نیز باشند لیکن چون تعجب صا و تشنه
 مگر از حضرت ساره کما نطق القرآن المجید ازین جهت مخاطب اول و فقط آنه و غیره
 و این امر را خود مخاطب اعتراض نمود و جایکه خصوصیت خطاب بصیغه مؤنث
 و کر نمود فلینکه که افاد است ائمه اهل بیت علیهم السلام مقصود خصوصیت محال
 بعنوان دیگر باشد که بار بار ذکرش مناسب نمی نماید که معاذ الله مورد غضب
 بوش بالذات متطوق است اولادش بالتبع پس حقیقه از رحمت مکرر نشانی
 در قرآن اهل بیت کجاست تا دیگرے را در این شریک نمود باشند مگر
 معاذ الله شاید شرکت در غضب الهی مراد که زلفی ضحکو قلیل و لبیکو اکثر اجزا بر ما
 کالوا یکسون چون حال مخالفت و باطله مفسرین به پیش واضح شد بلکه اینهم که بدعا
 صاحب جمیع البیان و از رسید باید گفت سبحان الله سبحان علی زیر مشق او را که بنورا
 یار سے آن شد که صاحب تحفه قدس سره العزیز سخنی گوید چه جای که در معرفت کلامیه
 بیوید و تخریر جواش قلم بدست گیر و نصیحت من بخ بذر و دیگر عثمانی بنزید خط را چه
 علاج گویند که سیفی خیال سلطنت است و مقتضای مثل شیخه تشنگا زاناید
 اندر خواب همه عالم چشم چشمه آب بر همین جنب خوابها سے پریشان دیدے
 و تعبیر زیاران برسد و خود هم در آن دخل دادی و فال فرمان وانی و کینی ستانی زومی
 مہرگی از ایشان طریق سخن سلوک داشته روز سے افتان و خزان آمد تا رسیدند که مگر
 شب بیکام واقع عجیب و غریب می گفت بلی حکایتی شکر و نمود که حالا دعوی بیعت
 اقلیم توان کرد گفتند خدا را زد و بگو جواب داد که می بینم بزرگے صاحب قاری این صافی

بدست میسر بود من در عین خواب تعبیرش بخوان نمودم که سکندر رومی آئینه ایجاد کرده بود
 و او سکندر هفت اقلیم بود پس از امر و زوال شاهنشاهی تمام دنیا از زیر کمره مجسمه پدید
 آمد تعبیرش بر او میسندیدند چکر سوخته بهیچونی در آن مجلس سینه بود گفت که شاید آئینه بدست
 تو است او داده اند که صورت بهین حالت میسر است امری از مغالطه او دیگر گفته است
 که از لفظ قسط الاستدلال که خاتمه تقریر من است اشکار شده که این مدعی مناعت
 کلامیه را در طایفه امامیه بفرمانده است که در دستگاری بلند است زیرا که شیعه مقام آیت
 نظیر منصب لال دارند و لفظ خلافت بلا فصل در تصویب بر زبان می آرند در آواز الزام
 ال حق با ثبات این دعوی میجویند و بعد ترتیب مقدمات چنان میگویند که صاحب
 شیعه نفس نموده گفتگو در آن فرمود اول گفته که دعوی اجماع مفسرین ممنوع است بارور
 ضمیر حکم که شیعه بدان او پخته اند لب کشوده و مال تقریرش درین خصوص بدان میکشد
 که ایراد ضمیر جمع مذکر نه از ان جهت است که خطابی جدید از جانب خداست غرض
 برائے آن عبا تعلق گرفته بلکه خطاب او کرن یا تیلی فی بیوتکن اعاده کلام با از واج مطهرات
 است بر نسق واحد و ایراد ضمیر جمع مذکر معنی بر همان قاعده مذکور تواند بود و این امر که
 من تقریر احتمال نمودم ظاهراًست بر هر عاقلی مگر بر امثال مخاطب که میان رطب و یابس
 و اندوه و خالص تمیز نتواند کرد ولیکن دعوی تکلمی کند و بیچ انصاف میکنند منشاء
 غلط این خود غلط است که صاحب تحفه سینه برائے تقویت منع آورده و این
 نیز بیوس کمان برده که او استدلال است که دلیل می آرند مانع قند کرد لا تغفل القصه کلام صاحب
 تحفه را بفهمیدن و دامن برائے بخت و جدال برچیدن بر علما می رفته ختم شده که بخت
 نانی و نابلد می از کوسه ادراک در مباحث عویصه این بابی پنجه کیر و دار گرفتار شدند
 و نقد حواس در کف تسلیم می پرند و دست و پا چنان کم کردند که هر چه خود ترتیب
 دادند معانی و غایات از راهم ندانستند بهین که محققین ما بعد از تبع در احادیث

سرور عالم لفظی طرق مختلفہ و رفع اختلاف و رد آیات متعلقہ مباحث لفظ اہل بیت و
 مصداق افسوس و بین چند حرف آورند کہ بیت ہر سہ معنی صادق می آید اول علاقہ
 تزوج دوم علاقہ ولادت سوم نسب مجتہد فانی از غایت پیچ و تاب سرگردانی و در طعن
 الزام میگوید و پیشتر مجتہد الزمانی با وصف خرد و جالی کوچک ابدالی میکنند کہ دعوا شرک
 و اطلاق لفظ اہل بیت بر تیممائی را بجا و امام را راست کہ در قدمائش از ان رہنما ریافتہ میشود
 چون او تاب مباحث فرقه امامیہ نیاوردہ باین ایجاد و اجراء بناہستہ و گفتہ آنچه گفتہ
 و خود این والد مولود و شاہد و مشہود بار بار نقل میکند حدیث این رقم را کہ صحابی حضرت
 پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام بود و علمائے مسولین ایشان او را در راجعین سابقین و تابعین
 از بعثت افضل الصدیقین بمقتضای سفاہت خویش دانستہ اند و کلام او بالیدہست
 دلالت بر اشتراک دارد کہ توجہ اہل بیت است ولیکن در حدیث فلا فی مراد از اہل بیت
 آنمردم اند کہ صدقہ میرایشان حرام باشد یعنی شرکاء و نیبے کجا و اہ جامعہ منہم البیہقی پس معلوم
 کہ حدیث منقول خود را خود این پدر صاحب رتبہ بلند و این فرزند سعادت مند تفہمیدند و امام
 راز سے قدس سرہ را موجود اشتراک قرار دادند سبحان ثنابین سخما در مقابلہ صاحب شغف لطاق
 بسمت بر میان جان بستند و قلم بر اسے روانہ و التلش بدست گرفتہ اگر نصیحت من چہ پذیرند
 باید کہ قبل از ساختن موت بامید رجعت ہمراہ شیطان الطاق ہمیزند از اجماع انکہ در حجاج
 از واج مظہرات بدامن روایت عالم آویختہ اند و از ہر گوشہ غبار سے برا کیخوتہ از
 راہ حکومت کہ حضرت در خطاب ام سلمہ فرمود انما مالہ خیر و ہولاء اہل منی
 و این حدیث و اصول رفضہ خصوصاً افادات اعور المحدثین با عراف شان
 در تنقید از ابو بصیر مشغور کلاب مملو رہہ بلکہ خنازیر محذورہ مرویست کہ امام
 جعفر علیہ السلام را سقط گفت یعنی دشنامی دادہ کہ نواصب لسان از
 غایت خجلت سر فرور برد بلکہ عقلا سے عالم در قایم سلوبی حواس از مشکلمین

شیعہ گریبان تاوا من مد رند نبارم بر غیرت خداوند سے کہ سکی بران مطرد و
بجد و سب مسلط شد و بروز سے اوشا شید علی مار شترنا و نقلنا عن المجلس
الاول و هو اور وہ مفصلانی رجال روضۃ المتقین و عنیدہ فی غرما و اولہ بسا
یزید ائمہ کما ہو عادتہ و رسمہ چنین بلید اگر بعد اوست اہل بیت چیزے بگوید لایق
اعتبار نخواہد بود چه جائے آنکہ مخاطب مہوت و در رسایل خویش مصبوط
کر وہ کہ حاکم محکوم تشبیح است و بعد از مطالعہ مستدرک شش خار سے
بمخاطرم می طلبد تا آنکہ کلام حیدر الدین اصغہا سے مودت شد کہ اور امامی
رافضی زشت و قبیح و روایتی حجه و لا یتہضن و لیسلا بس مہر چہ حاکم اور دو
کے روضہ ازان بد ماغ طلب این علوم بر شد کہ غنی الجملہ بر مکانہ
رفضہ اطلاعی بہر سانیہ ایم و قد ما از مکاتیب شیعہ بے خبر بودند و حق
انست کہ مرد قایق کبیدت ایشان کہ محیط می تواند شد نباید شنید
و مہر چہ روایت کنند و مضر فی شیعہ دارد الہ حجت ما تو اند بود کمالا یحفظ
علی بطرالی مجالس المؤمنین و غیرہ الحال بعد از تسلیم روایت حاکم
بایقاط نامین می سردارم کہ مخاطب سر آمد محققین روضہ متقین لفظ اہلبیت
ر السہ اطلاق مستدرج ساختہ و از دعویٰ سے مرند بقصد دست از
اقادات حضرات ائمہ ہدیٰ علی ماروسے اعور ہسم و ضر ہسم
برداشتہ بود کما عرفت سابقا و لاحقا پس محتمل است در معنی آن کہ
اسے ام سلمہ تو بمعنی زوجیت و سکونت و کثرت مخالفت و مد سپر
منزل بخوبی از اہل بیت ہستی و باعتبار معنی نسب از اہل بیت نیستے
ایشان اہل نسب من اند کہ ہدیہ برایشان حلال و صدقہ برایشان
حرام است بلکہ تقی صریح ہسم ہمین احتمال وارد و اذا کان کذا فلا یصلنا خرا

کما یجب دیم نفع اگر گوئے کہ علا و ترجمہ حکم جہا تکفیت اندیشے و
 ہا سے شاہوار و گوہر ہا سے آبدار و رستائش و محبت او سفتہ اند
 و آن بہت مجموعی اول دلیل برانت کہ او از جہا بزدہ محدثین و اکابر
 مستدرکین است و او صافش مستع از بیان جہا نچہ قاضی در وقیات
 الامامان فرمود کہ مرجع اہل حدیث و زمان خود بود و کتاب ہا سے
 بے مثل تالیف نموده و از تلامذہ فقیہ صعلوکی و علی بن بریرہ بود و
 و کثرت تصنیف مشہور و معروف و علوم حدیث را از ہزاران محدث
 فرا گرفت و ہمچنین دیگران تصنیف اب گویہ ند پس چنین شخص را از فضیلت
 و شہادت و ادب چگونہ ممکن باشد و در نہ امان از علم امر تقع شود گوئیم
 سلمنا گوئیم اگر امکان سپردنت لیکن این نزاع با سندہ نیست بلکہ
 متازعت با مثل صدر الدین اصفہانی است کہ جلالست و مشہور
 و معروف و بنالاب او برانتہ ثقات و تالیفات متواتر و مستطو چون
 سخنی از معقول گفته اند او مانند الو علی بلخی و اگر مرئی از علوم
 منقول بر و فرزند مثل شیخ ابوالعباس تمیذ امام رازی اما را شہد ہانہم
 و نقل بالجہات میرانہم علمائے
 اہل سنت را و امت محمد سے از انہی ربئی اسرائیل و کثرت
 کثر نحو اسے یافت و ہر چند این حدیث را موضوع لوسہ اند لیکن
 اگر بہ ثبوت رسد این توجہ ہی است لی غبار بالجلہ سلسلہ اصفہانیان
 را اگر حرکت وہم عمرم تمام شود وہم چنین و ریشیا پوریان اگر محدثین و
 فقہا و مفسرین را پریشام قیاس لکن کہ چون گذر امام رضا بر فشا پور
 افتاد و محدثین اہل حدیث حدیث انجمناب بسلسلہ ابائے شہید

و بقلم او رونہ کا تین نسبت برابر بودند و سامعین را حد سے و نہایتی نبود چنانچہ
 در کمال و تاریخ الایمہ از سنہ و شیعہ مسوط است اگر کسی را فاضی بر آید
 باین ضرر رساند آید و در نہ سبب با چون زرارہ یا فقہا سے تہ لو دور نہ سبب
 شیعہ کہ تو لایمہ لا تقطعت آثار البیۃ والولایہ و محققین در اہل حق آنقدر
 کہ شہ اند کہ جمیع افراد شیعہ را کہ مجموعاً قریب دو صد فرسہ خواہد
 بود عواماً و خواصاً اگر شمار سے از وقت ابن سباصعاً نے
 تا مجتہد الزمان نے بعد ادا حاصل حواص ما نتوانند رسید و ازینجا است کہ
 مجلسی و دیگران اندر اہل ہوس سے چون درین مہلک ان اسب قاحت
~~باید دانستند کہ درون انصام سکنہ چاہنقا و جالبصا و از طول~~
 و عرضش در تور و تقریرات حنفی شنیدہ باشی کہ فقط در حواطر رفضہ
 خانہ خراب درین عالم آباد است ~~و دم زدن و ہوسس نچتن و ہر~~
 کہ خواہد تلخیص این سخن را کشف کردن بحسامہ بصارت العین
 بایستش رجوع نمودن و تفصیل در آخر مجلد اجزای الہ العین ملاحظہ
 فرمودن سخن این است کہ اگر رفض عالم تمام عالم را محیط شود و موجب
 ظہور امام المتقین گردد و از قتران و حدیث دست برائیند آریم
 بمقتضای حدیث طائفہ من امتی کہ در کتب فریقین است و امید و آریم
 کہ اہل سنت ہر صدر شنید و رفضہ از مصلحت یہود بمقتضای
 نص عبد العزیز کثے و انہا پسید و بجز و ظہور امام موصوف
 از لسان برق شمش روز سیاہ عینہ اللہ علیہم کل ظہورہ و شرفہ
 القصہ سخن درین بود کہ صدر الدین اصفہا نے و امثالش براسے
 حاکم حکم رفض وادہ اند چنانچہ قاضی رطل بوق در تالیفات خود آورده

و ہندو عبارتہ نقلیہ من الاحقاق ارجح الناصب علی الامامیۃ قاطبہ بان الحاکم
 اباعبد اللہ روسے گداو ہوشیہ امامی و کلام شان بلا خط بعضے از
 قرآن و شواہد پس ازین است و معلوم نیست کہ آنچہ دیگر بزرگان دین
 از متعقبن در باب مستدرک نوشتہ اند و ازینجا است کہ متشہبین
 ثقلین یعنی محدثین اہل بیت را تقریبی و حضورش زائد الوصف خواہد
 بود و کما فی الروایات معرض مذکور را ایاد است با بعد از ان تغافل
 و اغماض و ہم چنین کلام رہنمان کہ متوقع ہر بہار خیزانند و سخن
 اصاف صاف نمیرانند مگر بزاید است باید اورا بعبارت مخاطب
 لانا نے سرفستہ سخنی را فی او تحین و محجہ امر و را از لفظ شیعہ
 متبادر است بسوسے او بان خصوصاً مقلدین قلی کنتورتن بد زبان
 رنگش برور یختن مگر نمیدانی کہ چون صاحب تحف لقب قدیم
 اہل سنت را کہ لفظ شیعہ بود یا د فرمود چہ عوڈ بر سر بازار کروند متعین
 المقصود کما قال المتکلم الاصفہانی و اگر از کلامش با این ہمہ
 حیاتی بر ندارد سے یعنی آنچہ الہ الخضم گفتہ بود اثر بچوسے
 بشمار سے باریے می توان گفت کہ اورا شاگردان باشند
 و رہبائس متعقبن کہ علت زاید و رجوف شان باشد و شریک
 تالیف گردیدند و این نوع بلا یعنی روایت حدیث بالفاظہا در
 خطاب ام سلمہ از انہا برخواست چنانچہ کثرت تالیفات او قرینہ
 و عازات بعض علما نظر بدان وارد کما عرفت شیبا باز نگاہ نمکینی ابو سے نحو لان
 بیابانی مثل مجتہد زمانی کہ چون عبارت حق البیقین را کہ بسیار ضخیم نیست و خاموش
 قلم مجلیہ است چنانچہ نقل ثقات فہرست او دلالت برین می کند و بدایت ہم مؤلف است کما اثرنا

در رساله بصارة العین با ثبات شهادة الحسین بن صریب شکایت فاطمی از جناب
 مرتضوی نقلش برداشتم که مناظره قلمی من در مباحث کلامیه با مجتهد
 الزمانی از ان رساله شهرت یافته بعد از سحر و تاب بسیار دل بران نهادند
 که دیگران از شاگردان مجلس چنین الفاظ در ترجمه حدیث مذکور آوردند که مانند چنین
 رحم پرده نشین شده و مثل خائمان در خانه کرختة الح و احقر الانام متحرم که چون
 اہلسنت این رسم و عادت نداشتند پس بالضرورة این تلامذہ و مشرک
 از علمائے شیعه باشند محصل المطلوب اعنی الالزام والافحام بخلاف شیعه
 کہ تیرہ ایشان تقیہ ورزیدن است و مترصد وقت کردیدن اگر در تالیفات
~~کلمہ چیرہ میخندد و رنگ تقیہ و نفاق ریختند~~ نجا نباشد بہر حال تاویل مجتهد
 الزمانی با وصف بعید بودنش از انصاف سود سے ہم اورا نہیں ہر کما
 اشرا و آنچه من گفتم عیان است لایحتاج الی البیان مجلا ہر گاہ درست درک
 حاکم کہ کتابت صحیح چنین نے اعتدالی ہارفتہ و در اذہان متکلمین و محدثین
 سنت آمدہ بلکہ جاگرتہ پس قانون اعظم ہمین است کہ موافق را فقط
 قبول باید کردن خواه حاکم محکوم بر فرض و تشیع باشد یا محمول بہ سمن بود
 بہ بین کہ شیعه مدعین مزید و لای اعتراف قاضی ثالث بالخیر در مصابہش
 کہ مخاطب ما شاید اورا باحتر از ثالثیت رابع الشہدا در مکاتیب غرایب
 گردانیدہ وقت دوران سخن حکیم چه قصد کردند خواستہ بودند کہ جناب شاہ و لای
 خاتم الخلفار مقید کردہ بمعاویہ سپارند بلکہ خون پاک بر اور شاہ لولاک را
 بر خاک ریزند و آنچه با حسن مجتبی و شہید کربلا از عالمین ماکان و بکون معاملہ نمودند و بوقلمون کردیدند
 طشت از بام دعا قبہ الامر مساوت قلبی ایشان تجویز نکرد کہ با خلوص نیت بلکہ فقط
 باجماع خویش آغشته بگردت مبارگاہ اینردی رجوع آرند حضرت ایدہ از عذاب ایمی کہ عمر آنقدر با

فانظرتک باہل سہنہ سببہ چون حال مکائد شمیمہ امامیہ چنین باشد و بگرا اثر انباید چشم
 امید بر باد ایشان کشادن بلکہ در ہدایت ایشان افتادون از انجملہ آنکہ تو بر تفسی
 چه کردی کہ بجا کنی نصیری بخدا کہ واجب آمد ز تو احترام از کردن منتہائے آرزوئے
 حضرت ام سلمہ رضی اللہ عنہا این بود کہ از زبان مقدس حرف ایجاب بشنود
 و مہر کرا این آرزو صورت نہ بست گوئیم کذب این کلام سابقاً بتفصیل تمام بنویس
 ظلم آمد و اینہمہ وہم خیال رفت و گذشت بحدیکہ تحقیق مذکور قفل بر لب اہل غلف
 گذاشت و اساس ترا چامانی بر انداخت مگر مجدد و اینکہ حال حضرت ابراہیم شاید
 یاونداری کہ برائے خرید ثواب با وجود استماع ندائے رب العالمین قصدت
 الی و یا انانکذک نجری المحسنین غایت آرزوئے شان این بود کہ اسمعیل
 علیہ السلام را میکشند و پروردگار عالم کبش را در عوض او بمنفر ستاوند
 حاجتگاہ این ثواب البتہ کمتر بود و ارجیکہ برائے انجناب قرار یافت یعنی نبوت
 و رسالت و خلت و امامت تا آنکہ ثواب صبر فی الباساء و الضراء و جہاد
 فی سبیل اللہ و زہد فی الدنیا و الاخرے و توکل و قناعت بحدیکہ
 اعانت ملائکہ و توسط ایشان در انچہ بر ذات و الاصفات
 گذشت قبول نغم نمود و وقتیکہ آتش نمرود و ترمی بشر
 کا لغر ارشاد کرد اما الیک فلا علمہ بجا لے حسبی من سولی
 و رضمن مدارج مذکور وہم بالاستقلال بحصول انجا مید بخلاف
 ام المومنین ممدوح کہ اورا ہنوز در بعضے از امور کہ لایق او باشد
 حالت منتظرہ حائل حضرت ابراہیم را غر از تصدیق اندر یغیے تشیع کما سیحی نمود جبہ ہمہ حاصل باز آرزوئے
 فرج حضرت اسمعیل بر جان خوئی نماید و اگر امامہ انجیر وایتے در بارہ صدیق و فاروق می یافتند خبر
 مساوت قلبی چہ می گفتند و در وقتیکہ حضرت بر عایت مدد یقہ فرود آمد کہ قطرہ آبی و برک کیا ہے

نداشت و مردم بجزت فروماندند که چگونه نماز گذارند و طریقه تیمم نمیدانستند زیرا که
 در همین صحرای بعد ازین فرود آمد بازی بردند که فعل الحکم لا یخول عن الحکم غیظ و غضب
 صدیق بگوشید که صدیقه فرمود لکزی لکزه و حینکه از زبان حفصه مخطبه برآمد که لا تقل
 یا رسول اللہ الا حقا مگر فراموش کردی که فاروق چه کرد و چه اندیشید اما میباید
 اینهمه مناقب را بمثالب برگردانید و اعتقاد ایشان بمنجین رسانیدند
 کما یطهر قلیل من تشیید مبالی الایمان للمجتهد الذی اتبع الشیطان پس بنظر اصول
 ایشان در حال حضرت ابراهیم حرمت پر حرمت است که انجناب جامع جمیع مراتب
 بود چنانچه علامه علی کافی اللوامع و البیاضیر آیت انی جاعلک للناس
 امام رفعت درجه امامت بیان می کنند بحدیکه از نبوت و رسالت و خلت افزون
 و دلیل می آرند حضرت ابراهیم را رسالت حاصل نگشته بود مگر بعد از نبوت
 و خلت بهم نرسید الا بعد الرساله و امامت دست نداد بدون خلت پس امامت
 ایما بر جمیع منازل تفوق دارد و ازینجا است که مجتهد فانی هم در حسام و دیگران
 در عرآن بطریق تمام ذکر کرده اند اکنون تناسی مذکور قطع نظر از شکر گذاری با که
 هم مسح بر جا بود هم کتاب بخیاں نمی آید تکلیف که ذبح حضرت اسمعیل نبض سیاف
 عثمانی بر مذہب شیعه وقتی اتفاق افتاد که عمر شریف بشخصیخت رسید و اسمعیل
 مصداق فلما بلغ مع السعی گردیده بود مگر آنکه رفضه رسول خدا را در محبت صدیقه
 انجنان گمان برند که معاذ اللہ باره از ان دانسته شاید درینجا هم که سبب
 نیز مشترک است بلکه حسن و جمال مادر حضرت اسحق شهره آفاق بود پس قبل ازین
 اسمعیل را با مادر مطهرش از شهر بدر کردند اکنون چنین تمنا داشتند
 یا و صفیکه و قیقه و رذیح او باقی نگذاشتند اطرف آنکه علامه کسستان هنوز
 همین لفظ در معذرت بر زبان دارند که ساره از دوران حضرت انبیا